

۱۱- اسم معرفه چگونگی نامی است؟ در جمله‌های ذیل، زیر اسمهای معرفه خط بکشید: دیروز پرویز را دیدم. کتاب را از روی میز برداشتم. مناد را در دست دارم. آن جوان را دیدم. این پسر زیاده است. مرد را بناد گاه بردند.

۱۲- اسم نکره کدام است؟ در جمله‌های ذیل، زیر اسمهای نکره خط بکشید: دفترچه‌ی خریدم. مردی پرویز را دیدم. کتابی از او خریدم. راننده‌ی تاکسی آمد. دیشب دزدی را گرفتار کردند.

۱۳- اسم مذکر و مؤنث کدام است؟ در کلمات زیر، اسمهای مذکر و مؤنث را پیدا کنید: داماد، شهربانو، مهربانو، پدربزرگ، کدبانو، کدخدای، مرد، پسر، دختر، بابا، خواججه، بی‌بی، کلونر.

۱۴- کلمات مذکر و مؤنث را در اسمهای زیر بیابید: بز ماده، زن هندی، خاتون، خانم بزرگ، علی‌آقا، ستاره خاتون، فاطمه خانم، علی‌بابا، ماده شیر، بانو، عروس، دوشیزه.

۱۵- تائید مخصوص چه‌زبانی است؟ آیا دبیره درست است؟

۱۶- اسم مفرد کدام است؟ در کلمات زیر اسمهای مفرد را بیابید: اسب، آهو، مردان، گوسفند، سبزی، خیاط، دبیر، دبیرستان، دبستان، پسر.

۱۷- جمع کدام است؟ کلمات مفرد را چگونه جمع بندند؟ علامت جمع کدام است؟ در کلمات زیر اسمهای جمع را بیابید: دشمنان، کتابها، روز، روزگاران، مدادها، دختران، لبان، گونه‌ها، جوهرها، درختان، درختها.

۱۸- این کلمات را جمع بنویسید: کیسو، رخ، دل، دلبر، رخساره، غمزه، چابک، پیروز، روان، باغ، اندوه، گلبن، گیاه، جنگجو، سخنگو، نیکو، موی، بانو، ستاره، ماه، خورشید، پله، بینش، بینا، دانش، دانا، دانشمند، میوه.

۱۹- کلمه‌های زیر چگونه اسمهایی هستند؟ مفرد آنها را بنویسید: کتب، اعیان، طلاب، معلمین، حکما، محکومین، حاکمین، عالمین.

۲۰- آیا (ات) رامیتوان بطور درست بکار برد؟ کدام يك از کلمات رابا (ات) جمع بندند .

۲۱- های غیر ملفوظ و ملفوظ کدام است؟ در کلمات زیر انواع آنها بیابید:  
شکسته، رفته، راه، شاه، مهربان، فکنده، کلاه، ده، چاه، چه، که، سایه، پایه، برنده، رهروان، رهبر، چهره .

۲۲- اسم جمع کدام است؟ کلمات جمع رادرزیر بیابید: گله، دسته، قوم، طایفه، گروه، دسته‌ها، سپاه .

۲۳- مترادف کدام است؟ در کلمه‌های زیر نوع آنها بیابید: زشت و زیبا، درست و نادرست، یارویاور، خوب و نیک، تیره و تار، سرحی و قرمزی .

۲۴- متشابه کدام است؟ در کلمات زیر نوع آنها بیابید: خورد، خورد، خوار، خار، خاستن، خواهش، روشن، تاریک .

۲۵- متضاد کدام است؟ در کلمات زیر نوع آنها بیابید: سفیدی و سیاهی، سرخ و قرمز، صلح و جنگ، خوب و بد، دیروز و امروز .

۲۶- تصغیر کدام است؟ کلمات زیر را مصغر سازید: دلبر، دختر، پسر، شیرین، مرد، دریا، باغ، کتاب، یار، گرد، باب، جوان، لب، بیل .

## بخش دوم

### صفت

۷۸- صفت ، کلمه ایست که، حالت و چگونگی اسمی را بیان نماید، مانند: مرد بزرگ ، اسب راهوار ، سنگ سفید . کلمه‌ی اول را موصوف و دوم را صفت خوانند .

۷۹- در مورد مذکر و مؤنث در لفظ صفت تغییری حاصل نمیشود ، مانند : مرد خوب ، زن خوب ، دختر پاکدل و پسر پاکدل .

۸۰- صفت غالباً بعد از موصوف آید ، در اینصورت موصوف با کسره‌ی اضافه همراه است، مانند : داستان شیرین ، مرد بخشنده . در اینحالت اگر موصوف مختوم به « الف » یا « واو » باشد بجای کسره‌ی اضافه بعد از الف یا واو « ی » افزایند، مانند : دانای یونانی ، پای دراز ، روزهای گرم ، داروی تلخ و موی سفید .

۸۱- گاهی صفت را بر موصوف مقدم دارند و دیگر کسره‌ی اضافه نیاورند . در اینصورت موصوف را نسبت بآن صفت شاخص و ممتاز نشان دهند ، مانند: نیکمرد ، بزرگ منش ، خوب چهره ، زشت روی ، اردشیر دراز دست . که اردشیر بواسطه‌ی درازی دست از دیگر اردشیرها ممتاز است .

۸۲- پای (ی) وحدت ، آنستکه فردی رامعین کند؛ آنرا پای (ی) نکره نیز گویند . پای وحدت را میتوان بآخر اسم و یا صفت یا هر دو در آورد، مانند: پسر راستگو ، یا پسر راستگویی . ولی الحاق آن بآخر موصوف ادبی تر و صحیح تر است ، مانند : مردی بزرگوار ، جوانی خردمند . سعدی فرماید :

فریدون وزیری پسندیده داشت      که روشن دل و دورین دیده داشت

۸۳- هر گاه برای موصوف ، چند صفت متوالی آورند ، ذکر کسره‌ی

اضافه در آخر هر صفت یا واو عطف در بین صفتها ضروری است ، مانند : آموزگار بزرگوار دانشمند هنرمند ما . یا آموزگار بزرگوار و دانشمند و هنرمند ما .

۸۴ - صفت غالباً مفرد است و با موصوف مطابقه نمیکند ، مانند : پسر

درسخوان ، دختر پاکدل ، پسران درس خوان ، دختران پاکدل . ولی در صورت حذف موصوف چون صفت جای موصوف قرار گیرد گاهی بصورت جمع آید ، مانند : پرتوفیکان نکیرد هر که بنیادش بد است . در این مثال کلمدی نیک در صورت جمع آمده و بجای مردان نیک است که کلمدی مردان حذف شده است .

۸۵ - صفات ترکیب شده با کلمات عربی را گاهی در تذکیر و تأنیث و افراد و

جمع مطابقت دهند ، مانند : مکه‌ی معظمه ، مدینه‌ی منوره ، دول متحابه ، اقدامات لازمه ، علمای اعلام ، قدمای ملوک ، حکمت کامله ، دولت‌علیه‌ی ایران ، اسماء فاخره ، صنایع مستظرفه ، عتبات عالیات ، اماکن مقدسه ، زاویه مقدسه‌ی حضرت عبدالعظیم ، مرقومه شریفه . گاهی صفات عربی ترکیب شده با موصوفهای پارسی را نیز مؤنث آورند ، مانند : سالهای معدوده ، نامه‌ی شکوائیه ، زن فاجره .

۸۵ - صفت گاهی ساده است ، مانند : خوب ، بد ، راست ، دروغ . و گاهی

هر کب است ، مانند : خوبرو ، بدخو ، راستگو ، دروغگو .

۸۶ - صفت فاعلی ، آنستکه بر کننده‌ی کار یا دارنده‌ی چیزی دلالت کند ،

مانند : آتش‌سوزنده ، مرد زنده ، دانای بیننده ، و آنرا اسم فاعل نیز گویند .

۸۷ - علامت صفت فاعلی از اینقرار است : « - نده » در آخر فعل امر . غالباً

در ترکیب این صفت با اسم دیگر ، نده را از آخر صفت حذف کنند ، مانند :

سخن‌گوی ، دل‌سوز ، رهبر ، جنگجوی و موی‌ستر (سلمانی) که در اصل :

سخن‌گوینده ، دل‌سوزنده ، رهبرنده ، جنگجوینده و موی‌سترنده بوده است .

صفت فاعلی بچهار قسم ترکیب میشود :

الف - حالت اضافی ، وقتیکه اضافه شود ، مانند :

فزاينده‌ی باد آورد گاه      فشاننده‌ی خون زا برسياه (فردوسی)

ب - با مقدم داشتن صفت و حذف کسره‌ی اضافه ، مانند :

جهاندار محمود گيرنده‌شهر      ز شادی بهر کس رساننده‌بهر  
(فردوسی)

ج - با تأخیر صفت بدون آنکه در آن تغییری رخ دهد ، مانند :

منم گفت یزدان پرستنده شاه      مرا ایزد پاك داد این کلاه  
(فردوسی)

یعنی شاه یزدان پرستنده

د - با تأخیر صفت و حذف علامت نده ، مانند : سرفراز ، کردن فراز ، یعنی

فرازنده‌ی سرو کردن و شکر شکن ، یعنی شکننده‌ی شکر .

هر گاه صفت فاعلی با مفعول یا یکی از قیود مانند : بیش ، کم و بسیارتر کیب

شود علامت صفت حذف میگردد ، مانند : کامجوی ، پیشگوی ، بسیارگوی .

۸۸- صفت حالیه ، آنست که بیشتر معنی حال یا حالت را رساند ، و علامت

آن « -ان » در آخر فعل امر است ، مانند : خند ، خندان . پرس ، پرسان . رو ، روان ،

خواه ، خواهان . مرد خندان . مسافر پرسان و آب روان .

۸۹- صفت مشبیه ، آنست که پایداری و ثبوت صفت را در موصوف برساند و علامت

آن الف ، در آخر فعل امر است ، مانند : گوی ، گویا ، بین ، بینا ، پوی ، پویا . حرف

الف (ا) در اینجا معنی ثبوت دهد . بر خلاف علامت صفت فاعلی « -نده » که دلالت

بر حدوث دارد .

علاوه بر صفات فاعلی مزبور ، از ترکیب اسم با پساونده‌های زیر صفات فاعلی

حاصل آید ، مانند : بان : مرزبان . بره : مزدبهر ، رنجبر . اوره : مزدور ، رنجور ، گنجور .

آر غالباً در آخر فعل ماضی : خریدار ، خواستار . شمار : آموزگار ، پروردگار . کاره :

زیانکار ، نیکوکار . گمر : توانگر ، آهنگر . ناک : بیمناک ، سوزناک ، آموزناک ،  
ور : دانشور و هنرور .

۹۰- در صفات حالیه مختوم به «ان» هر گاه صفت مکرر شود غالباً علامت  
صفت اول را حذف کنند ، مانند : لرز لرزان ، خند خندان ، جنب جنبان ، پرس  
پرسان . که در اصل : لرزان لرزان ، خندان خندان ، جنبان جنبان ، پرسان  
پرسان بوده است .

۹۱- گاهی صفت مرکب از دو اسم است و تهمینه را برساند ، مانند سروقد ،  
گلرنگ ، مشکموی ، یعنی قدی که مانند سرو است . رنگی که مانند گل است و  
مویی که مانند مشک است . گاهی از دو صفت که دومی باولی معطوف باشد ، مانند :  
سفیدوسیاه ، حاضر و غایب .

گاهی صفت از دو اسم ساده تر کیب شود ، مانند : هنرپیشه ، جنابپیشه .  
گاهی صفت از اسم و صفت تر کیب شود ، مانند : رویین تن ، زاغ چشم ، گردن کلفت ،  
دل آزرده ، دانا مرد ، طاق بلند ، تنگ دل ، سرگردان ، دل آزار ، جهان آرای ،  
شهر آشوب .  
گاهی صفت از دو اسم باضافه‌ی بعضی از حروف تر کیب شود ، مانند :  
نیزه بدست .

۹۲- گاهی از تر کیب بعضی از حروف و پیشاوندها و پساوندها با اسم ، صفت  
حاصل شود . مثلاً از تر کیب ب + اسم : بخورد . یا + اسم : با عقل . نا + اسم :  
ناگام . بی + اسم : بیمایه . هم + اسم : همراه . اسم + سان : شیرسان .  
اسم + آسا : پلنگ آسا . اسم + گون : گندم گون . اسم + فام : نعل فام .  
اسم + دیس : تندیس . اسم + وش : خورشیدوش . اسم + سار : سنگسار .  
اسم + وار : شاهوار . اسم + مند : خردمند . اسم + ناک : دردناک .

گاهی صفت ترکیبی از اسم مفعول و اسم دیگری حاصل آید ، مانند :  
آسوده خیال ، آشفته حال و افسرده دل .  
گاهی از قید و یک صفت فاعلی ، مانند : زودرنج ، دیرجوش . که در اصل  
زود رنجنده و دیرجوشنده بوده است .

گاهی از دو اسم ، مانند: مشت مشت ، گره گره ، بار بار ، لخت لخت .  
گاهی از اسمی با اسم مفعول ، مانند : حافظ دلسوخته ، روی برافروخته و  
راز سر بسته .

گاهی از دو صفت مکرر ، مانند: نرم نرم ، گرم گرم ، پاره پاره ،  
ریزه ریزه .

۹۳- صفت مفعولی ، آنست که در حال مفعولیت واقع شود ، و علامت آن  
«ه» و گاهی نیز کلمه‌ی «شده» است ، که در آخر سوم شخص ماضی مفرد  
درآید ، مانند : گشته ، رفته ، دیده ، . و چون با «شده» ترکیب شود : گشته شده ،  
دیده شده ، رفته شده ، گویند .

اسم مفعول یا صفت مفعولی را از مصدر بنا کنند . بدین ترتیب که : «ن»  
مصدری را برداشته بجای آن های (ه) غیر ملفوظ افزایند ، مانند : رفتن : رفته ،  
رفته . دیدن : دید ، دیده . خوردن : خورد ، خورده .  
در این صفت گاه «ه» اسم مفعول را از آخر کلمه بیندازند ، مانند: دست پخته ،  
ناز پرورد ، دست پرورد ، خواب آلوده . که در اصل: دست پخته ، ناز پرورده ، دست پرورده ،  
خواب آلوده بوده است .

در جمع به «-ان» ، «ه» اسم مفعول به «-گ» بدل شود ، مانند : دست  
پروردگان ، خواب آلودگان ، که در اصل دست پرورده و خواب آلوده بوده است .  
گاهی «-ار» که از علامات صفت فاعلی است معنی مفعولیت دهد ، مانند :  
گرفتار ، مردار ، گرفتار ، که بمعنی : گرفته شده ، مرده شده ، گفته شده و  
گرفته شده است .

۹۴- صفت نسبی ، آنست که بر نسبت کسی و چیزی بجایی یا چیزی دلالت  
کند . و علامت آن :

اول - یایی است که در آخر اسم افزایند ، مانند: تبریز : تبریزی - شیراز :  
شیرازی - خانه : خانگی - نمک : نمکی چینی (۱) .

دوم - «-ین» در آخر اسم ، مانند: سیم : سیمین - سنگ : سنگین .

(۱) ظرف سفالین مخصوصی را که اصلا در چین میساخته‌اند : چینی ، و اسب  
ترکستان را : ترکی و نبات مصری را : مصری گفته‌اند .

سوم - «-ینه» در آخر اسم ، مانند سیم : سیمینه، زر : زرینه، دیر : دیرینه ،  
پشم : پشمینه .

چهارم - «-گان» در آخر اسم ، مانند : گروگان ، بازرگان و دهگان .

پنجم - «ه» غیر ملفوظ در آخر اسم و عدد: مانند : دوروزه ، سده ، دهه ،  
و هزاره .

ششم - «-انه» در آخر اسم ، مانند : مرد : مردانه . زن ، زنانه . مست :  
مستانه .

از ترکیبات ذیل صفت مفعولی حاصل آید :

الف - صفت مضاف واقع شود ، مانند : پرورده‌ی نعمت ، آلوده‌ی منت .

ب - صفت مقدم شود و کسره‌ی اضافه حذف گردد : مانند : آلوده نظر :

آلوده دامن .

ج - صفت را در آخر آورند ، مانند : خواب آلوده ، شراب آلوده، زهر -  
آمیخته و دست آموخته .

د - با حذف علامت مفعول ، مانند : خاک آلود، نداشت، سایه پرورده،  
دست‌پخت و ناشناخت که در اصل: خاک آلوده ، نداشته، سایه پرورده ، دست‌پخته و  
ناشناخته بوده است .

دست‌آموز، نیم‌سوز و ناشناس، در اصل: دست‌آموخته ، نیم‌سوخته و ناشناخته  
بوده است .

۹۵ - صفت گاهی سنجشی و گاهی مقداری است . صفت سنجشی از حیث درجه  
بر سه قسم است : صفت مطلق ، صفت تفضیلی ، صفت عالی .

۹۶ - صفت مطلق ، آنستکه بدون مقایسه با صفت دیگر بیان شود ، مانند:  
خوب ، بد ، زشت ، زیبا .

در زبان پارسی از عربی کلماتی است که آنها نیز صفت ساده هستند ، مانند :  
سریع ، صریح ، قلیل و عزیز .

۹۷ - صفت تفضیلی ، آنستکه مفضل علیه آن مفرد باشد و آنرا بایک موصوف



دیگر مقایسه کنند و علامت آن لفظ « - تر » است که با آخر صفت مطلق در آید و آنرا با متمم « از » آورند ، مانند : قد من بلندتر از قد توست . کیف من بزرگتر از کیف شماست . و گاهی بجای متمم « از » ؛ « که و تا » آورند ، مانند : بنزدیک من صلح بهتر که جنگ ، یعنی صلح بهتر از جنگ است . بمیرم بهتر تا قبول نشوم . بخواندن بیشتر مایلم تا بنوشتن .

**تبصره : الف -** هر گاه صفت تفضیلی بر اسمی که بصیغه‌ی جمع آمده است مقدم گردد با اسم بعد از خود اضافه و کسره‌ی اضافه در آن ذکر میشود ، و تنها از آن یک فرد اراده گردد ، مانند : نادان تر مردان ، یعنی یک مرد نادانتر ، ناپسندیده تر چیزها ، یعنی یک چیز ناپسندیده تر . بهتر کارها ، یک کار بهتر .

**ب -** هر گاه صفت تفضیلی بر اسمی مفرد اضافه گردد ، علامت اضافه از آخر آن حذف شود ، مانند : بزرگتر کس ، گرامی تر کس ، تمامتر جوانمردی .

**ج -** هر گاه صفت عالی با پسوند ( - ترین ) بر اسمی که بصیغه‌ی جمع آمده است اضافه شود ، کسره‌ی اضافه در آن ذکر شود و از آن بیش از یک فرد اراده نگردد ، مانند : بدترین فرزندان آنست که از اطاعت پدر و مادر اباها نماید ، یعنی یک فرزند .

گاهی در این مورد ، اسم در صورت مفرد و در معنی جمع است ، در این حالت کسره‌ی اضافه‌ی وجود دارد و باز مفهوم مفرد را میرساند ، مانند : خردمندترین خلق آنست که از جنگ پرهیزد . در اینجا کلمه‌ی « خلق » بصورت مفرد و در معنی جمع است .

**د -** هر گاه صفت عالی با پسوند ( - ترین ) بر اسم مفردی اضافه شود علامت اضافه حذف گردد ، مانند : لایق ترین سیاحت حکایت آن زاهد است ( کلیله و دمنه ) .

**ه -** هر گاه صفت عالی بر اسمی که بصیغه‌ی جمع آمده است اضافه گردد کسره‌ی اضافه حذف شود و از آن معنی جمع مفهوم گردد ، مانند : بهترین مردان ؛ یعنی مردانی که بهترین اند ؛ بیشترین چیزها .

شیوه‌ی اخیر در ترکیبات پارسی امروز غالباً باز کر عبارت : ( یکی از ... ) بکار رود ؛ چنانکه گویند : یکی از بهترین کارها معلمی است . این سینا یکی از بزرگترین

دانشمندان ایران است .

باید توجه کرد که در این نوع استعمال ؛ اسمی که پس از صفت عالی می آید - چنانچه در پیش مثال زدیم - باید بصیغه‌ی جمع باشد و مفرد آوردن آن غلط محض است .

۹۸- صفت عالی، آنست که مفضل علیه آن جمع باشد، و در مقایسه‌ی بین چند چیز يك چیز را بر همه برتر دارند یا در مقایسه‌ی بین چند مورد حداعلای آن منظور نظر باشد ، مانند : **بهرام بهترین شامگردان کلاس است و علامت آن غالباً «-ترین»** در آخر صفت مطلق است .

در بعضی موارد «-تر» علامت صفت عالی است که با متمم «از» ذکر نشود، مانند : **بهر کارها راستگویی است ، یعنی بهترین کارها .**

در ادبیات قدیم این صفت بکار میرفته است ، ولی امروز ، کلمه‌ی «-ترین» در مورد صفت عالی بیشتر بکار میرود ، مانند : **بحر خزر بزرگترین دریاچه‌های جهان است .**

۹۹- کلمات مانند : به ، که ، هه ، بیش ، کم ؛ بمعنی صفت تفضیلی بکار روند، و بمعنی : **بهرتر ، گهرتر ، مهرتر و بیشتر** باشند . و اگر خواهند از آنها صفت عالی سازند ، «-ین» بآخر آن کلمات افزایند ، مانند : **بهین ، مهین ، گهین ، بیشین ، کمین و کمینه .** صفت تفضیلی بدتر : **بقر و صفت عالی آن بدترین : بدترین میشود .**

**صفت مقداری** بر دو نوع است : صفت متساوی و صفت افراطی .

۱۰۰- **صفت متساوی**، آنستکه بالفظهای : **چندان، همچند، و اندازه** بکار رود، مانند : **این کتاب همچند آن کتاب است .** **قدمن چندان بلند است که قد تو .**  
دست من **باندازه‌ی** دست شما است .

۱۰۱- **صفات افراطی** ، آنهایی هستند که از ذکر آنها نظر مقایسه نداشته باشند و افراط صفت را در موصوف بیان کنند ، مانند : **بسیار، خیلی، اندک، پر، فزون، زیاد، زیاده، سخت، بسیار خوب، خیلی عالی، زیاده فراوان و سخت گرم .**

اینگونه صفات غالباً قید واقع میشوند و پیش از صفت مطلق درآیند . چون خواهند که افراط را بکمال برسانند ، کلمات مبالغه را تکرار کنند ، مانند : نیک نیک ، بد بد ، بسیار بسیار خوب .

۱۰۲ - در زبان پارسی مصطلح امروز گاهی در میان دو چیز مقایسه شده عبارت «نسبت به» را آورند و از آن معنی تفضیل اراده کنند ، مانند: این کتاب نسبت به آن کتاب مشکل تر است ، گفتم سخاوت سلطان محمود نسبت بسخاوت پادشاه نسبت قطره بدریاست ( ترجمه‌ی حاجی بابا).



## تفرینهای بخش دوم - صفت

- ۱ - صفت چگونه کلمه‌ایست؟ در عبارات زیر صفت را بیابید: کاغذ سفید، مداد رنگی، مردان دانشمند، پسر باهوش، جوان پر دل، دل قوی، موی خا کستری، سفیدی کاغذ.
- ۲ - برای صفت‌های زیر موصوف بیاورید: نیرومند، خوب، بد، زشت، تلخ، دراز، پهن، باریک، نازک، دانا، روان، گرم، سرد.
- ۳ - برای موصوفهای زیر صفت بیاورید: مرد، زن، دختر، درخت، آب، نمک، قلم، دوات، جاده، خیابان، کوچه، خروس.
- ۴ - یای وحدت کدام است؟ یای نکره چیست؟ آنرا چگونه در آخر اسمها وصفها آورند؟ در آخر اسمها وصفهای زیر، یای وحده یا نکره بیاورید: دلبر نیکوکار، خردمند بزرگ‌منش، نویسنده‌ی چیره دست، زن نیکخو.
- ۵ - صفت و موصوف متوالی کدام است؟ دو کلمه‌ی زیر را صفت متوالی آورید: آموزگار، دبیر.
- ۶ - صفت مفرد است یا جمع؟ اگر مفرد است چگونه است؟
- ۷ - صفت فاعلی کدام است؟ فعل‌های زیر را صفت فاعلی سازید: رو، روی، کوش، فروش، شناس، پوش، دم، راه‌بر، بازگو، سوز.
- ۸ - صفت حالیه کدام است؟ فعل‌های زیر را صفت حالیه سازید: خند، پرس، رو، خواه، گوی، شای، شتاب، نال، خیز، افت.
- ۹ - صفت مشبیه کدام است؟ فعل‌های زیر را صفت مشبیه سازید: توان، دان، بین، بوی، روی، گوی، رو، خور، سوز، کوش.
- ۱۰ - صفت‌هایی بیاورید که دارای پسوند باشند.
- ۱۱ - علامت صفت حالیه در کجا حذف میشود؟ در صفت‌های زیر علامت صفت حالیه را حذف کنید: مسافر پسران پسران، جوان خندان خندان، کشتی جنبان جنبان.
- ۱۲ - صفت از چند کلمه ترکیب شود؟ آیا باپساوندها و پیشاوندها صفت سازند؟
- ۱۳ - چند کلمه بگویید که صفت ترکیبی باشد.
- ۱۴ - برای اسمها وصف‌های زیر بیاورید: لعل، پلنگ، سبک، راه، حور، گندم، سیم، مه، خورشید.

- ۱۵- برای اسمها وصفتهای زیر پیشاوند آورید: خرد . هوش . روح . مرگ . درد . میل . خوش . جرأت . دل . مایه .
- ۱۶- صفت مکرر کدام است؟ صفتهای زیر را مکرر سازید: گرم . نرم . لغت . گره .
- ۱۷- صفت مفعولی کدام است؟ فعلهای زیر را صفت مفعولی بنا کنید: کشت . رفت . شد . دید . رست . خست .
- ۱۸- صفت نسبی کدام است؟ از اسمهای زیر صفت نسبی بسازید: اهواز . نمک . تهران . میانه . تبریز . خانه . خراسان .
- ۱۹- علامتهای صفت نسبی کدام است؟ باخر اسمهای زیر علامت های مناسب بیاورید: غم . سیم . پشم . دیر . مس . سنگ . رنگ . شاه . دوروز . هزار .
- ۲۰- صفت از حیث درجه چند قسم است؟
- ۲۱- در کلمه های زیر صفت ساده بکار رفته است. زیر آنها خط بکشید: مداد سفید . قلم بنفش . روی ماه . دوات زریبا . آب صاف . موی تیره . کفش سیاه . پیراهن آبی . یقه چرک . روح پاک . دست درست .
- ۲۲- صفت تفضیلی کدام است؟ برای کلمه های زیر علامت صفت تفضیلی بیاورید: روحنواز . روشن . بلند . به . خوب . مه . شرمنده .
- ۲۳- صفت عالی کدام است؟ در جمله های زیر صفت عالی و تفضیلی بکار رفته است. زیر آنها خط بکشید: بهترین دانشمندان دنیا داناترین آنها است. روی میز من پاک تر از روی میز شما است. بهترین شاعران ایران فردوسی است . حافظ شیرین سخن تر از شعرای دیگر است . گلستان سعدی روان ترین و شیواترین کتاب است .
- ۲۴- صفت متساوی کدام است؟ در جمله های زیر الفاظ صفت های متساوی بکار رفته است زیر آنها خط بکشید: مداد من باندازه ی مداد شما است . این باغچه همچند آن باغچه است. این درخت چندان بلند است که آن درخت .
- ۲۵- صفت افراطی کدام است؟ در جمله های زیر صفتهای افراطی بکار رفته است . آنها را بیابید: مردان بزرگ دم سخت گرم دارند. داروی بسیار درد داروخانه است . هنر فراوان باعث خوشبختی است . لباس عالی خریده است .

## بخش سوم

### کنایات

۱۰۳- کنایات ، جمع کنایه است و آنها کلماتی هستند که معنیشان پوشیده باشد و برای دانستن آنها قرینه بکار رود .

کنایات بر پنج نوعند: ۱- ضمیر، ۲- اسم اشاره، ۳- موصول، ۴- مبهمات، ۵- ادوات استفهام .

۱۰۴- ضمیر ، کلمه ایست که بجای اسم نشیند ، و برای رفع تکرار باشد ، مانند : **فرهاد** بدبستان میرود و او شاگرد درس خوانی است . در اینجا او بجای **فرهاد** نشسته و برای جلوگیری از تکرار کلمه‌ی **فرهاد** بکار رفته است . چنین اسمی یعنی **فرهاد** را مرجع ضمیر گویند ، زیرا ضمیر راجع بآنست . و بوی برمیگزرد . مرجع ضمیر غالباً پیش از ضمیر در آید .

۱۰۵- مرجع ضمیر باید معلوم باشد تا با چیز دیگر مشتبه نشود ، پس اگر در عبارتی ، چند نام ذکر شود و بخواهیم در جمله‌ی بعد ، ضمیری بیکی از آنها راجع کنیم ، باید ضمیر بدون آنکه مشتبه شود ، بهمان شخصی که مقصود است برگردد . مانند : « **فریدون و بیژن و فرهاد** در اطاق درس نشسته بودند آموزگار او را پیش خواند . » در این مثال معلوم نیست ضمیر او بکدام شخصی راجع میگردد ، پس باید در اینگونه موردها اسم را تکرار کرد و گفت : « آموزگار فریدون را پیش خواند ، یا شخص دیگری که منظور است تا مقصود را روشن کند . »

گاهی مرجع ضمیر لفظی معین نیست ، بلکه ضمیر بحاصل معنی جمله‌های قبل راجع میشود ، چنانکه گوئیم : « تندرستی بهترین نعمتهاست و آن در پیش خردمندان آشکار است » . ضمیر « آن » در مثال نامبرده بهیچ یک از کلمات راجع

نمیگردد بلکه بمعنی جمله راجع است که برتر بودن تندرستی از دیگر نعمتها باشد.  
 ۱۰۶- ضمیر بر سه گونه است : ۱- ضمیر شخصی ۲- ضمیر اشاره ۳- ضمیر  
 معرک .

۱۰۷- ضمیر شخصی ، آنستکه بر کسی دلالت کند و برای تعیین سه شخص :  
 متکلم یا اول شخص (یعنی کسیکه سخن میگوید) ، مخاطب یا دوم شخص (یعنی  
 کسیکه با او سخن میگویند) و غایب یا سوم شخص (یعنی کسیکه از او سخن میگویند)  
 بکار رود ، و هر کدام از آنها یا مفرد است یا جمع .

۱۰۸- ضمیر شخصی یا منفصل است ، مانند : من ، تو ، او ، وی ؛ یا متصل ،  
 مانند : م ، ت ، ش ، در : کتابم ، کتابت ، کتابش .

۱۰۹- هر گاه ضمیر شخصی تنها ذکر شود و بکلمه‌ی پیش از خود متصل  
 نگردد، آنرا ضمیر منفصل گویند ، مانند :

### ضمایر منفصل

اشخاص	مفرد	جمع
اول شخص	من	ما
دوم شخص	تو	شما
سوم شخص	او(وی)	ایشان

۱۱۰- وی : این ضمیر مانند «او» است و این هر دو ضمیر در اصل « اوی »  
 بواو مجهول بوده است .

۱۱۱- کلمه‌ی « ورا » که بجای «وی را» و « اورا » بتخفیف بکار رود  
 ترکیبی است از «وی» و «را» ، و بهمین سبب استادان، فن آنرا بفتح اول خوانده‌اند .

۱۱۲- هر گاه ضمیر شخصی تنها ذکر نشود و بکلمه‌ی پیش از خود پیوندد ،  
 آنرا ضمیر متصل گویند ، مانند : ی در گفتی و ت در کتابت .

۱۱۳- ضمایر متصل : م ، ی ، د ، یم ، ید ، ند ، فقط بآخر افعال پیوندد  
 و همیشه در حالت فاعلی باشند ، مانند :

اشخاص	ضمایر متصل مفرد	جمع
اول شخص	م : بروم	یم : برویم
دوم شخص	ی : بروی	ید : بروید
سوم شخص	د : برود	ند : بروند

ولی ضمایر متصل : م، ت، ش، مان، تان، شان با افعال واسمها هر دو بکار روند . با فعل ، مانند :

اشخاص	مفرد	جمع
اول شخص	م : گفتم	مان : گفتمان
دوم شخص	ت : گفتت	تان : گفتتان
سوم شخص	ش : گفتش (۱)	شان : گفتشان

ضمایر فوق در حالت مفعولی هستند ، مانند : که گفتت برو دست رستم بیند؟ هر گاه با اسم بکار روند، مانند :

اشخاص	ضمایر متصل مفرد	جمع
اول شخص	م : کتابم	مان : کتابمان
دوم شخص	ت : کتابت	تان : کتابتان
سوم شخص	ش : کتابش	شان : کتابشان

ضمایر فوق در حالت اضافه اند . در اینجا کتاب مضاف و ضمایر دیگر مضاف الیه هستند . اگر مضاف ، در حالت اضافه منتهی به های غیر ملفوظ باشد در اول شخص مفرد پیش از م، يك همزه در آید ، مانند : بچه ام ، کتابچه ام ، خانه ام .  
ضمایر متصل گاهی در شعر بجای ضمیر منفصل بکار روند ، مانند :

(۱) - ضمیر متصل سوم شخص مفرد یعنی حرف «ش» در کلام فصیح ماقبل مکسور بوده است چنانکه امروز هم در بعضی از لهجه های ایرانی معمول است . ولی در کلام فصیح تهرانیان آنرا ماقبل مفتوح نیز ، تلفظ کنند . مثال از فردوسی :

تو کردی مرا ایمن از بد کنش      که هرگز مبیناد نیکی تنش .



پیمبر چنین گفت کاین امتان      که شان من شفیعم برغیب دان  
( مولوی )

یعنی ایشان را .

شین فاعلی ( - ش )

در کتابهای قدیم پارسی، گاهی شین ضمیر اضافی یا مفعولی را بدون احتیاج در حالت فاعلی بفعل الحاق میکردند، مثال :

« کیخسرو بعد از آن در گاه ایزد گرفتش ، و از پادشاهی دست برداشت . » یعنی  
کیخسرو در گاه ایزد گرفت . ( بلعمی : ترجمه‌ی طبری )

« پیغامبر را هدیه‌ها فرستادش با پسر خویش » یعنی به پیغمبر هدیه‌ها فرستاد .  
( مجمل التواریخ والقصص )

فردوسی فرماید :

نهان گشت و کیتی براو شد سیاه      سپردش بضحاك تخت و کلاه

« - شان » نیز مانند شین ضمیر مفرد بطور زاید آمده : « پس ملك ایشان را  
بفرمود تا بسرایي اندر بازداشتند شان » . فرقی که هست ، شان اینجا معنی مفعولی  
خود را حفظ کرده است .

۱۱۴ - ضمائر منفصل گاهی در حالت فاعلی باشند ، مانند : من گفتم ، تو  
آوردی ، او زد . و گاهی در حالت اضافی ، مانند : کتاب من ، قلم تو ، دوات او ،  
کلاه ها ، میزها ، و معلم ایشان . هر گاه در ضمیر او و ایشان پس از دب ، حروف اضافه  
در آید در پارسی ادبی گاهی : بدو و بدیشان شود ( ۱ ) .

( ۱ ) گاهی برای اظهار فروتنی بجای ضمیر متکلم یعنی « من » الفاظ : بنده ، فدوی ،  
دعاگو ، حقیر ، فقیر ، احقر ، مخلص ، داعی ، راجی ، عبد ، کمترین ، کمینه و امثال آنها بکار رود  
مانند : بنده گفتم ، مقصود حقیر این نبود . و برای اظهار ادب در پیش بزرگان بجای ضمیر  
مخاطب کلماتی از قبیل : حضرت عالی ، جناب عالی ، سر کار ، بکاربرند ، مانند : بنده سرکار  
مرض کردم ، جناب عالی نبودید .

و گاهی در حالت مفعولی، مانند: بہرام اورا گفت. در این حالت بعد از ضمائر منفصل حرف «را» کہ علامت مفعول صریح است آوردند. و «ن» را از ضمیر اول شخص مفرد «من» و «و» را از ضمیر دوم شخص مفرد تو بیندازند، باین ترتیب :-

اشخاص	مفرد	جمع
اول شخص	مرا	مارا
دوم شخص	ترا	شمارا
سوم شخص	اورا، وی را - ورا	ایشانرا، آنانرا

۱۱۵ - من و تو از ضمائر منفصل گاهی حالت ندایی پذیرند، مانند:

می بدھان برد و چومی میگریست

کای من بیچاره مرا چاره چیست؟

\*\*\*

گاهی «ما» در حال اضافه است مانند «ما» در این بیت سعدی:

آن همه رفتند و «مای» شوخ چشم هیچ نگرفتیم از ایشان اعتبار

گاهی ضمیر منفصل کہ در حال اضافه است؛ کسره‌ی اضافه از آخر آن حذف

شود، مانند: من بنده، یعنی من بنده.

دزد را از بانک تو بگذاشتم من تو خورا آدمی پنداشتم (مولوی)

\*\*\*

بخواباندش پس بر افراز تخت بگرید فراوان بر او شور بخت

یعنی بر اوی شور بخت.

گاهی ضمائر متصل (م، ش، مان، تان، شان) به حروف نیز متصل گردند.

مانند:

خر عیسی گرش به مکہ برند چون بیاید هنوز خر باشد.

۱۱۶ - هر گاه ضمائر شخصی در حالت اضافی باشند، آنها را ضمائر ملکی نیز

گویند. زیرا بر ملکیت مضاف دلالت کنند، و آن بر دو قسم است: ضمائر ملکی

منفصل، ضمائر ملکی متصل.

۱۱۷ - ضمائر ملکی منفصل ، مانند :

اشخاص	مفرد	جمع
اول شخص	من : مدار من	ما : مدار ما
دوم شخص	تو : مدار تو	شما : مدار شما
سوم شخص	او : مدار او	ایشان : مدار ایشان

۱۱۸ - ضمائر ملکی متصل ، مانند :

اشخاص	مفرد	جمع
اول شخص	م : دخترم	مان : دخترمان
دوم شخص	ت : دخترت	تان : دخترتان
سوم شخص	ش : دخترش	شان : دخترشان

در ضمیر ملکی هر گاه آخر اسم منتهی به الف ، واو ، ی باشد پیش از حرف

ضمیر ، «ی» افزوده میشود ، مانند : پایم ، کیسویت وینیش .

۱۱۹ - گاهی ضمائر متصل مخفف فعل : -

هستم (استم)	هستیم (استیم)
هستی (استی)	هستید (استید)
هست (است)	هستند (استند) میباشند ، از اینقرار :

اشخاص	مفرد	جمع
اول شخص	ام : دانا ام	ایم : دانا ایم
دوم شخص	ای : دانا ای	اید : دانا اید
سوم شخص	است : دانا است	اند : دانا اند
یعنی : دانا هستم	دانا هستیم	
دانا هستی	دانا هستید	
دانا هست	دانا هستند	

۱۲۰ - گاهی ضمیر بقرینه حذف شود . سعدی گوید :

دیده‌ی سعدی و دل همراه تست      تا نپنداری که تنها میروی

یعنی دیده‌ی سعدی و دل او همراه تست .

۱۲۱ - این و آن ضمیر اشاره است ، و برای نشان دادن کسی و چیزی با اشاره

بکار رود . این برای اشاره بنزدیک و آن برای اشاره بدور است ، مانند: این را آورد و آن را برد و در جمع به الف و نون : اینان و آنان گویند ، مانند : اینان آمدند و آنان رفتند و در جمع به ها : اینها و آنها گویند، مانند : اینهارا آوردیم و آنها را بردیم .

۱۲۲ - چون «ب» حرف اضافه به «این» و «آن» پیوندد، در پارسی ادبی،

بدین و بدان گردد ، مانند : بدان مرد گفتم که بدینجا آید .

۱۲۳ - در جایی که مرجع ضمیر کسی باشد ، لفظ او بکار رود ، مانند : مرد را

دیدم و با او گفتم . اگر مرجع ضمیر چیزی باشد غالباً لفظ آن بکار رود ، مانند: قلم را دیدم و آن را خریدم .

۱۲۴ - در قدیم ضمیر «او» بجای ذوی العقول و غیر ذوی العقول هر دو بکار

میرفته و کمتر ضمیر اشاره‌ی «آن» را بکار میبردند ، مانند : «هر شهری که اندرو پادشاهی بود ، بفرمود تا گرداگرد شهر خندق کنند» (بلعمی).

یعنی هر شهری که اندران ...

اندرون از طعام خالی دار      تادرا او نور معرفت بینی (سعدی)

ولی امروز این رسم متروک شده ، برای ضمیر اشاره بجای او ، آن را بکار برند .

۱۲۵ - هر گاه دو کلمه‌ی : این و آن با اسم ذکر شوند ، اسم اشاره و اکثر

بجای اسم ، نشینند ، ضمیر اشاره باشند، مانند: این شاگرد زرنگی است؛ و با آن شاگرد فرق دارد؛ که در اینجا این و آن ، چون با اسم یعنی با کلمه‌ی شاگرد ذکر شده‌اند ، اسم اشاره میباشند ، مانند: حسن و حسین هر دو برادرند ، ولی این از آن زیرک‌تر است . در اینجا این و آن ضمیر اشاره است، زیرا این بجای حسین و آن بجای

حسن نشسته است .

گاهی این واژه مرجع معینی ندارند . در اینصورت آنها را ضمیر فتوا گفت بلکه از مبهمات شمرده شوند ، مانند : راز خود را باین واژه بسیار .

۱۲۶- گاهی ضمیر اشاره ، به حاصل معنی جمله بر میگردد ، خواه جمله قبلا ذکر شده باشد خواه پس از ضمیر بیاید ، مانند :

الف- حاصل عمر نام نیک است ، خردمندان در این اتفاق دارند .

ب- فرزند زان ستم نیست بر راد مرد

که درد از فرومایه بایش خورد

۱۲۷- گاهی در اشاره به بعضی اسمها ، مانند : روز ، شب و سال ، کلمه‌ی

«ام» را در آورند ، مانند : امروز ، امشب و امسال ، امدار (این بار).

۱۲۸- بعضی از قدها بجای کلمه‌ی «این» ، «ایمه» بکار برده اند ، مانند :

ایمه مگو که آسمان اهل برون نمی دهد

اهل چو ناید از عدم چیست گناه آسمان

(خاقانی)

یعنی : این مگو که ...

باید دانست که اصل ایمه و «ام» در زبان پهلوی «ایم» یا بقرائت

دیگر «ی ی م» بمعنی این بوده که در زبان پارسی به «ام» و «ایمه» تبدیل

شده است .

۱۲۹- گاهی «آنک» در کتب قدها بمعنی «آنوقت یا آنجا» بکار رفته است .

دوتا دیگر از ترکیبات اسم اشاره «آنت و اینت» بسکون نون و تا است و

امروزه از بین رفته ، و آن دو را در موارد تعجب می آورند خواه مشارالیه محسوس

باشد و خواه محسوس نباشد ، و از امور معنوی باشد در مورد جمع و مفرد یکسان

است و اینت از آنت رایج تر بوده ، مانند : «بعقوب گفت پسرزندان اینت بزرگ

شرف مصطفی که نبود مگر اندر عربیات مآثرات.» (تاریخ سیستان)

دل من خواهی و اندوه من نبری

اینت بیرحمی و بیمبری و بیدادگری

(فرخی)

۱۳۰- گاهی باخر این و آن «-ک» تصغیری افزوده ، اینک و آنک گویند

و در ضرورت شعری ، اینک را مخفف کرده ، نک گفته اند ، مانند :

گر بیطلان است دعوی گردنم

نک نهادم سر بیر از گردنم (مولوی)

۱۳۱- گاهی کلمه‌ی آن مضاف بر ضمائر شخصی واقع شود و معنی ملکیت

دهد ، مانند :

آنِ ما

آنِ من

آنِ شما

آنِ تو

آنِ ایشان

آنِ او

در این صورت گاهی حرف اضافه‌ی «از» را پیش از «آن» در آورند ، مانند :

از آنِ ما

از آنِ من

از آنِ شما

از آنِ تو

از آنِ ایشان

از آنِ او

۱۳۲- گاهی این و آن با حرف هم ترکیب شده همین و همان گویند ،

فرقی که بین استعمال همین = هم این و همان = هم آن اسم اشاره ، با همین و

همان تشبیه ، میباشد آنست که نخستین را به تنهایی آورند . چنانکه گویی : همان

بود که گفتم ، همین سخن بود که شنیدی .

سنان تو آذر کشپ منست

همان اسپ تو شاه اسپ منست

(فردوسی)

اما همین و همان تشبیهی در جمله عیناً تکرار شود . مثال :

فلان را زهر دادند ، خوردن همان بود و مردن همان .

کس از چرخ گردان نیابد امان بزرگش همان است و خردش همان  
(فردوسی)

گاهی «این و آن» با چون و چند نیز ترکیب شوند و چنین (چون + این) و  
چنان (چون + آن) ، و چندان (چند + آن) و چندین (چند + این) کردند .

۱۳۳- ضمائر خود ، خویش و خویشتن را ضمائر مشترک گویند . و آنها

مشترک بین اول شخص ، دوم شخص و سوم شخص اند ، مانند :

من کار خود را کردم ، او بخویش میگفت ، تو با خویشتن باش .

۱۳۴- غالباً ضمیر مشترک « خود » برای تأکید بکار رود ، مانند :

ما خود گفتیم

من خود گفتم

شما خود گفتید

تو خود گفتی

ایشان خود گفتند

او خود گفت

۱۳۵- ضمائر مشترک گاهی در حالت فاعلی باشند ، مانند : خود میگفتی .

گاهی در حالت مفعولی ، مانند : خود را بزرگ مدان ، خویشتن را پست مکن .

گاهی در حالت اضافی ، مانند : مرد از اندوه ریش خویش میکند .

کلمه‌ی خویش اگر اسم باشد بمعنی قوم است ، مانند : این مرد خویش

من است . و اگر ضمیر باشد ، بجای اسم نشیند ، مانند : فرهاد در بند خویش است .

۱۳۶- ضمیر هر دو جانبه یا متقابل : ضمیر هر دو جانبه یا متقابل آنست که

مرجع آن در دو طرف متقابل باشد و ادوات آن : یکدیگر ، همدیگر و هم است ،

مانند : یکدیگر را دوست دارند ، همدیگر را میزدند .

۱۳۷- موصول ، کلمه‌ایست که قسمتی از جمله را به قسمت دیگر پیوندد و

آنها دو صیغه است : که و چه .

که برای انسان و غیر انسان . چه برای غیر انسان : مانند : شاگردی که

مسابقه را برده بود وارد شد ، درسی که خواندیم مشکل بود .

چه : مرچه بود آوردیم ، آن چه گفتی کردیم .

۱۳۸ - پیش از کلمه‌ی موصول ، غالباً ، یکی از کلمات زیر درآید ، مانند :  
هر : هر که بد کند ، بد بیند .

هر آن : هر آن که جانب اهل خدا نگهدارد

خداش در همه حال از بلا نگهدارد (حافظ)

این و آن : اینکه تو گفتی سخنی درست است .

آنکه دایم هوس سوختن ما میکرد

کاش میآمد و از دور تماشا میکرد

آنچه : آنچه گویی بکار بندم .

ضمایر شخصی ، من : من که ترا گفتم .

تو : تو که هر روز بیازی میپردازی ، بدرس خواندن کی میرسی ؟

۱۳۹ - گاهی قبل از موصول اسم خاص یا علم درآید ، مانند :

بهرام که گور میگرفتی همه عمر

دیدی که چگونه گور بهرام گرفت ! (خیام)

۱۴۰ - گاهی پیش از کلمه‌ی موصول حرف «ی» درآید ، که آنرا

یای نکره‌ی مخصوصه گویند ، مانند : مردی که آمد ، کتابی که خریدم .

۱۴۱ - که بر سه قسم است : که‌ی موصول ، که ربط ، که‌ی استفهام . که

وقتی موصول است ، که قسمتی از جمله یا عبارت را بقسمت دیگر پیوندد ، مانند .

سخنی که گفتی درست بود .

که ، وقتی حرف ربط است ، که دو جمله را بهم پیوندد ، مانند : آموزگاران

بمدرسه آمدند که باطاق درس بروند .

که ، وقتی جزو ادوات استفهام است که سؤال و پرسش را برساند ، مانند :

که گفت اینکار را بکنی ؟

۱۴۲ - کجا : کجا در زبان پارسی بچند معنی بکار رود :

اول - بمعنی کدام جای ، در حال استفهام ، مانند : کجا بودی ؟

دوم - بمعنی جایبکه ، آنجا که ، رود کی گوید :



سپید برف در آمد بکوهسار سیاه  
 و چنبری شد آنسرو بوستان آرای  
 و آنکجا بکوارید ناگوار شده  
 و آنکجا نکزایست گشتزود کزای

سوم - بمعنی گدی موصول، مانند:

دگر گفت کز بخشش و نیکخوی

کدامست نیکوتر از هر دو سوی

کجا از دو کیتیش بار آورد

بسالی دو بارش بهار آورد

چهارم: بمعنی وقتیکه، نیز بکار رفته است، مانند:

وزان جا کجا نامه‌ی پهلوان بیامد برپور نوشیروان (فردوسی)

یعنی: از آنطرف وقتیکه، نامه‌ی پهلوان نزدیک هرمز رسید.

۱۴۳ - **بهیمات**: کلماتی هستند، که، کسی یا چیزی را با بهام بیان کنند و

مانند ضمیر جانشین اسم شوند، و آنها از این قرارند:

۱۴۴ - هر که: هر که را دیدم در بند خویش بود.

۱۴۵ - فلان: فلان کس را دیدم، فلانی آمد. یار و مصغر یار در تداول عوام

بمعنی فلان است منتهی غالباً در مقام تحقیر.

۱۴۶ - بهمان: مرا با فلان و بهمان چکار؟

بهمان گاهی در شعر بصورت **با همان** بکار رفته است.

۱۴۷ - کس: کس را یارای سخن گفتن نمانده است. گاهی یابی با آخر

کلمه‌ی کس افزایند، مانند: کسی را که در بند بینی میخند.

کس را به کسان جمع بندند، مانند:

کسانی که بد را پسندیده‌اند ندانم ز تیکی چه بد دیده‌اند.

۱۴۸ - همه: همه دوستان شما هستند. گاهی همه را به همگان جمع

- بندند، مانند : همگان او را از جان و دل دوست دارند .
- ۱۴۹ - همگی، اسم جمع همه است، یعنی بصورت مفرد و در معنی جمع است،  
مانند : همگی از این سخن شاد شدند .
- ۱۵۰ - چند ، چندان ، چندین ، مانند : يك چند با او بسر برد . چندان  
بخورد که بمرد .
- ۱۵۱ - اند : کنایه از عدد غیر معین بین سه و نه است که به عربی بضع گویند،  
مانند : ده و اند روز راه پیمودم . گاهی با خرا اند ، کاف «تصغیر» آورده ، آنرا  
خرد نشان دهند ، و اندك گویند ، مانند : اندك مایه مردی است .
- ۱۵۲ - دیگر ، مانند : دیگر گفت .
- ۱۵۳ - دیگری ، مانند : دیگری هم این حرف را میزد .
- ۱۵۴ - دگری ، مخفف دیگری است . مثال : هنوز نگران است که ملکش  
با دگران است (گلستان) .
- ۱۵۵ - سایر : سایر شاگردان امتحان دادند .
- ۱۵۶ - هیچ ، مانند : اینها همه هیچ است .
- ۱۵۷ - این و آن ، مانند : از این و آن توقع محبت مدار .
- ۱۵۸ - بسا ، بسیاری ، بسی ، بس ، مانند : بس گرسنه خفت و کس ندانست  
که کیست .
- بسی رنج بردم بسی نامه خواندم ز گفتار تازی و از پهلوانی .
- \* \* \*
- بسا نام نیکوی پنجاه سال که يك کار زشتش کند پایمال .
- ۱۵۹ - برخی ، مانند : برخی از مردمان را عقیده اینست .
- ۱۶۰ - بعضی : بعضی از مردم بینوا هستند . بعضی ها چنین مگویند ،
- ۱۶۱ - شخص : يك شخص هم آنجا نبود .
- ۱۶۲ - شخصی : شخصی چنین میگفت .
- ۱۶۳ - چیز : این چه چیز است ؟ چیزی بیاور بخوریم .

۱۶۴- غیر: مال غیر، دست غیر در کار است، شخص غیری گفت. کلمات: قدری، برخی، جمله، جملگی، جمیع، تمام، تمامی، کل، کلی، کلیه، کلیه، وامثال آنها نیز از مبهمات شمرده میشوند.

۱۶۵- ترکیبات: هر که، هر کس، هیچوقت، هیچگاه، هیچیک، هیچکس، هیچکدام، این یک، آن یک، آنقدر، این همه، چنین و چنان، همین و همان و مانند آنها مبهمات مرکب هستند.

۱۶۶- کس و کار: نیز از مبهمات باشد، مانند: از کس و کار او آنجا بودند، کس و کاری نداشت.

آنچه از مبهمات مرکب است و با اسم ذکر شود، در حکم صفت باشد. و آنچه بجای اسم نشیند در حکم ضمیر است.

۱۶۷- از مبهماتی که در آثار قدمای زبان پارسی بکار رفته، باستار و بیستار و بهمدان است، البته مورد استعمال آنها خیلی نادر است. باستار و بیستار همچون فلان و بهمان در لهجه‌ی عامیانه بسیار آمده و آن هنوز در تداول عوام مردم طهران رایج است.

ای خواجه این همه که تو بر میدهی شمار

بادام ترو سنگی و بهمان و باستار

(رودکی)

گاهی در شعر متأخران بهمدان بمعنی بهمان دیده شده و آن بسیار نادر است، مانند:

شب که يك شهر چومن داشت خرابات خراب

بهمدان بود و فلان بود نمی دانستم

(شیخ علی نقی)

۱۶۸- ادوات استفهام، کلماتی هستند که برای پرسش بکار روند و باید در

نوشتن، پس از عبارات سؤالی این علامت «؟» را گذاشت، که آنرا علامت استفهام نامند.

- ۱۶۹ - که، در اشخاص، مانند: که بود؟ در حیاط را که زد؟
- ۱۷۰ - چه، در اشیاء، مانند: چه شد که رفتی؟ چه روی میز بود؟
- ۱۷۱ - کو، در مکان، مانند: پروین کو؟ کورش کو؟
- ۱۷۲ - کجا، در مکان، مانند: خانه‌ی شما کجاست؟ مدار من کجاست؟
- ۱۷۳ - آیا، در سؤال، مانند: آیا بهرام خانه بود؟
- ۱۷۴ - کدام و کدامین، در مورد شك و تردید، مانند: کدام شاگرد غایب بود؟ کدامین کتاب از اینها بهتر است؟
- ۱۷۵ - چون، در چگونگی، مانند: چون است حال شما؟
- ۱۷۶ - چند، در مقدار، مانند: چند شاگرد در کلاس شما هستند؟
- ۱۷۷ - کی، در زمان، مانند: کی دبستان باز میشود؟
- ۱۷۸ - مگر، در استفهام انکاری، مانند: مگر آدمی نبودی که اسیر دیوماندی؟
- ۱۷۹ - هیچ، در استفهام انکاری، مانند: هیچ حوز حمت آموز کار بیادت هست؟
- ۱۸۰ - چنان، در چگونگی، مانند: کوروش چنان بابل را تسخیر کرد؟
- ۱۸۱ - چگونه، چرا، کیست، و چیست، ادوات استفهام مرکب هستند.
- ۱۸۲ - چگونه، در کیفیت و چگونگی، مانند: او را چگونه دیدی؟ یعنی در چه حالت دیدی؟
- ۱۸۳ - چرا، در علت، مانند: چرا نمی‌آیی؟ یعنی بچه‌علت نمی‌آیی؟
- ۱۸۴ - کیست، در سؤال و پرسش از اشخاص، مانند: این مرد کیست؟ که مخفف که است، میباشد.
- ۱۸۵ - چیست، در سؤال و پرسش از اشیاء، مانند: در دست من چیست؟ که مخفف چه است میباشد.
- ۱۸۶ - که را در جمع به «آن»، کیان و در جمع به «ها» که ها و کها، و چه را در جمع به «ها» چه‌ها و چها گویند، مانند: کیان آمدند؟ که ها رفتند؟ چه‌ها گذشت.

- ۱۸۷ - چطور ، در کیفیت ، مانند : حال شما چطور است ؟
- ۱۸۸ - که وجه ، در حالت فاعلی ، مانند : که زد ؟ چه شد ؟
- ۱۸۹ - که وجه ، در حالت مفعولی ، مانند : که را زدی ؟ چه گفتی ؟ در حالت اضافی ، مانند : کتاب که بود ؟ صدای چه بود ؟
- ۱۹۰ - گاهی در استفهام بادوات استفهام احتیاج نیست و کافی است که با آهنگ و صدایی که از گوینده هنگام ادای جمله بکار برده می شود ، استفهام حاصل آید ، مانند :
- این کتاب از شما است ؟ علی مردی خوب است ؟ قلم روی میز است ؟  
 لیوان آب دارد ؟ ناهار میخورید ؟ بخانه‌ی ما نمیآید ؟
- تبصره : کلمه‌ی استفهام گاهی ضمیر است و مثل ضمیر جانشین اسم شود ، مانند :  
 که گفت ؟ این کتاب از کیست ؟ که در جواب آنها مفهوم او پنهانست .  
 گاهی کلمه‌ی استفهام برای اسمی صفت واقع میشود و آن همواره همراه اسم میآید  
 و از چگونگی ، یا مقدار ، یا جنس ، یا زمان ، یا مکان ، یا نسبت اسم پرسش می کند .  
 مانند : از کدام راه میروی ؟ چه کتابی میخوانی ؟ چقدر درس خوانده‌ای ؟ چه اتومبیلی  
 سوار می شوی ؟ کی آمدی ؟ کجا بودی ؟



## تمرینهای بخش سوم - کتابیات

- ۱ - کنایه را تعریف کنید .
- ۲ - کتابیات را نام ببرید .
- ۳ - ضمیر را تعریف کنید .
- ۴ - در جمله‌های زیر ضمیر را بیابید :  
اورا در خیابان دیدم . بمن سلام کرد دلش شور میزد . گفتمش درس بخوان  
مرا بخانه‌اش برد . درست را حاضر کن . جوابتان را خوب داد . کتابهای ایشان  
پیش من است . مدادمان کجاست؟
- ۵ - ضمیر چند نوع است ؟
- ۶ - ضمیر شخصی چند صیغه دارد ؟
- ۷ - ضمیرهای منفصل کدامند؟ زیر ضمیرهای منفصل در جمله‌های زیر خط بکشید:  
من مداد دارم ، توچه داری ، جواب او را دادم ، خانه‌ی ما نزدیک است ولی خانه‌ی  
شما دور است ، ایشان را دیدم .
- ۸ - ضمیرهای متصل کدامند؟ زیر ضمیرهای متصل در تمرین ۴ و ۷ خط  
بکشید .
- ۹ - چند جمله بیاورید ، که دارای ضمیر منفصل باشد .
- ۱۰ - چند جمله بگویید ، که دارای ضمیر متصل باشد .
- ۱۱ - ضمیرها در چه حالاتی واقع میشوند؟
- ۱۲ - حالت‌های ضمیرهای زیر را بگویید: من در خانه‌ام درس میخواندم. پرویز  
کتابش را در دست داشت ، گفتمش دل بکه بستی ؟ همسایه‌ی ما خانه‌شان خوب  
است . دل‌تان چه میخواهد؟ روحتان شاد !
- ۱۳ - ضمیرهای زیر را در جمله‌ها و حالت‌های مختلف بکار ببرید: من ،